

ترجمه و بحران زبان فارسی^۱

سیدمهدی زرقانی

۱. مقدمه

حوزه پژوهشی من مطالعات تاریخ ادبی با رویکرد ژانری است. طبیعتاً از منظر خودم به پرسش‌های شما پاسخ می‌دهم. وقتی از «ژانر» سخن می‌گوییم، دیگر مشکل بتوان دوگانه مشهور «ادبیات/ناادبیات» را به رسمیت شناخت؛ ما با «ژانرها» مواجه هستیم که هر کدام بهره‌ای از «ادبیت» در خود دارند. اثر ادبی محض و یا اثری که کاملاً از ادبیت تهی باشد، اساساً وجود ندارد. آثار، ژانرها را تشکیل می‌دهند و ژانرها بر حسب این که تا چه حد از امکانات «ادبیت زبان» بهره برده باشند، به یکی از دو قطب ادبیت و ناادبیت زبان نزدیک‌تر می‌شوند. ادبیت و ناادبیت دو قطب زبان هستند که آثار در فاصله آن دو قرار می‌گیرند و به یکی از دو قطب نزدیک‌ترند. ما به‌طور قراردادی آنها را که به قطب ادبیت بسیار نزدیک می‌شوند، «آثار ادبی» می‌نامیم. رویکرد ژانری به ما می‌آموزد که به نوشتارها، با «منطق پیوستاری فازی» نگاه کنیم نه «منطق صفر و یک ارسطویی». بنابراین، وقتی شما می‌گویید «نظام ادبیات» من مجبورم آن را به «نظام ژانرها» تغییر دهم، چون نمی‌توانم تصور کنم چه آثاری را منطقاً می‌توان در درون دایره‌ای قرار داد که شما آن را «ادبیات» می‌نامید. مثلاً مطالبی که در سرمقاله یک روزنامه نوشته می‌شود، آیا «ادبیات» هستند و در درون «نظام ادبیات» قرار می‌گیرند یا «ناادبیات» هستند؟ چطور می‌توان یک رمان را ادبیات به شما آورد و سرمقاله‌ای را که در خلال آن از تکنیک‌های روایی و احیاناً «جهان‌های ممکن» استفاده کرده، ناادبیات قلمداد کرد؟ من برای این که بتوانم به پرسش شما پاسخ دهم، ابتدا باید تکلیفم را با نظام اصطلاحی شما روشن کنم. بدین ترتیب ما با «نظام‌های ژانری» سروکار داریم که دایره وسیعی را در برمی‌گیرند. مقصود من هم از ژانر همان عمومی‌ترین تعریف آن است: «تعدادی از

^۱ این مقاله پاسخی است به سوال مجله مترجم در باب بحران در تألیف و ترجمه ادبی در ایران. متن سوال در شماره پیشین آمده است.

متون که در یک طبقه قرار می‌گیرند و از قواعد زبانی یک‌سانی تبعیت می‌کنند» (زرقانی و قربان‌صباغ، ۱۳۹۵). در یک رده‌بندی عمومی ژانرها را می‌توان به دو گروه کلی ژانرهای تألیفی و ژانرهای ترجمه‌ای تقسیم کرد. بدین ترتیب پرسش شما این‌طور خواهد بود که چه نسبتی میان ژانرهای تألیفی و ترجمه‌ای در ایران معاصر وجود دارد؟ برای پاسخ به پرسش بد نیست سری به گذشته بزنیم.

۲. نهضت ترجمه نخست

هرچند ترجمه امری مستمر و مستدام است اما در برخی مقاطع تاریخی در ایران «نهضت ترجمه» شکل گرفت. نخست، در قرون نخستین اسلامی است که آثار زیادی به عربی ترجمه شد و در شکل‌گیری ژانرهای فارسی و عربی دوره اسلامی تأثیر به‌سزایی داشت. در واقع، ایرانیان در سه قرن نخست اسلامی مشغول «انتقال میراث فرهنگی کهن» خود به زبان عربی بودند. آن نهضت ترجمه توسط خلفای عباسی مدیریت می‌شد و آنها اغراض سیاسی و ایدئولوژیک خاص خود را دنبال می‌کردند اما آنچه در عمل محقق شد انتقال میراث کهن ایرانیان به دوره اسلامی و در قالب زبان عربی بود. پس از آن و از حدود قرن چهارم، نوبت به انتقال آن میراث گرانقدر از زبان عربی به زبان فارسی شد. این یک حادثه فرهنگی-زبانی مهم بود که می‌تواند نقطه عطفی باشد برای بررسی نسبت میان ژانرهای تألیفی و ترجمه‌ای. تا آن‌جا که من فهمیدم، در خلال این حدوداً پانصد سال که نهضت ترجمه شکل گرفت، گسترش یافت، به اوج رسید و اندک اندک فروکش کرد، ما با پدیده «دگردیسی ژانرها» مواجه شدیم. این استعاره با وجود اختصار می‌تواند بخشی از پرسش شما را پاسخ دهد. وقتی از دگردیسی سخن به میان می‌آوریم، سه وضعیت قابل تصور است: صورت پیشینی «محموله»، وضعیت در حال تغییر و صورت پسینی آن. آنچه در آثار سده‌های چهارم هجری به بعد مشاهده می‌کنیم، ژانرهای تازه‌ای هستند که تبار ایرانی دارند اما با ژانرهای عربی-اسلامی آمیخته شده‌اند. از آمیزش ژانرهای ایرانی تبار با ژانرهای اسلامی-عربی «فرزندانی» پدید آمدند که ما به صورت قراردادی آنها را «ژانرهای دوره اسلامی» می‌نامیم. این فرزند تازه متولد شده هم با ژانرهای پیشااسلامی نسبت خویشاوندی دارد و هم با ژانرهای اسلامی-عربی و در عین حال خودش دارای ویژگی‌هایی است که نه در پدرش دیده می‌شود و نه در مادرش. مجموعه این فرآیند را «دگردیسی ژانرها» می‌نامیم و زمینه‌ای که این دگردیسی در دل آن محقق شد، «نهضت ترجمه» بود. ما در آن دوره تاریخی با

یک «مواجهه فرهنگ‌ها» روبه‌رو می‌شویم؛ مواجهه‌ای که منجر به شکل‌گیری «مکالمه فرهنگ‌ها» شد. فرهنگ مهاجم نتوانست فرهنگ مورد هجوم را تحت سیطره خود درآورد، هم از این روی مجبور شد با آن به مکالمه بپردازد و آن را به رسمیت بشناسند. قدرت فرهنگ مورد هجوم به قدری زیاد بود، که فرهنگ مهاجم به رنگ آن در آمد و البته بر آن تأثیراتی هم گذاشت و تمام این اتفاقات در خلال نهضت ترجمه و دنباله آن شکل گرفت. بررسی همه ابعاد نهضت ترجمه در سده‌های نخستین دوره اسلامی مجال دیگری می‌طلبد و من تا اندازه‌ای زوایای بحث را باز کردم که به پرسش شما مربوط می‌شود. به نظر می‌رسد «پشتوانه و قدرت فرهنگی» قوم ایرانی سبب شد که در آن بازه زمانی بتواند در مقابل هجوم زبانی-فرهنگی اعراب مسلمان تاب بیاورد و نهضت ترجمه که می‌توانست به مستحیل شدن میراث کهن ایرانی در مجموعه اسلامی-عربی منجر شود خود تبدیل شد به عامل زایایی فرهنگ و ادبیات ایرانی. بنابراین، این که ترجمه موجب تقویت ادبیات و فرهنگ زبان مقصد شود یا سبب مستحیل شدن آن در فرهنگ و زبان مبدأ، کاملاً بستگی دارد به «پشتوانه و قدرت فرهنگی» دو زبان. آنچه زوهر از آن به «مخزن اقلام زبانی» تعبیر می‌کند، در واقع «مخزن اقلام فرهنگی» هم می‌تواند باشد و غنای این مخزن سبب شد که نهضت ترجمه قرون نخستین اسلامی به شکوفایی ادبیات فارسی کلاسیک بینجامد. تلاقی دو فرهنگ، که یکی ریشه در دوهزار سال تمدن کهن داشت و دیگری در کلام‌اللهی ذخیره شده بود که بر دل و جان پیامبر اعظم نازل شده بود، دگردیسی را پدید آورد و برآیند دگردیسی، ادبیات فارسی نو بود. مسئله آن قدر چندلایه و پیچیده است که پیشنهاد زوهر و امثال آن به هیچ‌وجه قدرت آن را ندارد که بتواند همه جوانب و زوایای «پدیده» را تقریر و تبیین نماید.

۳. نهضت ترجمه دوم

نهضت ترجمه دوم، در عهد قاجار اتفاق افتاد. این بار هم ظاهراً ما در شرایط مشابه آغاز دوره اسلامی قرار داشتیم؛ یعنی فرهنگ ما در مواجهه با یک فرهنگ مهاجم بیگانه قرار گرفت؛ با این تفاوت که در این مرحله، فرهنگ مهاجم بسیار قوی و غنی و فرهنگ ما در وضعیت نامناسب و ضعیفی قرار داشت. «مخزن اقلام فرهنگی» ما قدرت مقابله با «مخزن اقلام فرهنگی» غرب را نداشت و ترجمه نقش متفاوتی بازی کرد. این که برخی از بزرگان ما به این نتیجه رسیده‌اند که ادبیات معاصر یک‌سره برآیند نهضت ترجمه دوره قاجار است، به اعتبار همین نامتوازن بودن دو سوی معادله قدرت است. برای

بررسی نقش ترجمه در این دوره باید از زاویه نزدیک‌تری به ژانرها بنگریم. برخی ژانرها مثل سفرنامه در این دوره رشد چشم‌گیری کردند. سفرنامه‌های دوره قاجار ده‌ها برابر سفرنامه‌های کل دوره کلاسیک بود. آیا رشد این ژانر متأثر از نهضت ترجمه بود؟ به گمانم پاسخ منفی است. رفت و آمد ایرانیان و اروپاییان در این دوره گسترش زیادی یافت و در همان حال، ژانر سفرنامه بیشترین تناسب را با «افق انتظارات عصر» داشت. غرض اروپاییان از نوشتن سفرنامه‌های ایران، بیشتر سیاسی-اقتصادی بود. آنها می‌خواستند دقیق‌ترین اطلاعات را در اختیار دولت‌های مطبوع خود قرار دهند تا در برنامه‌ریزی دولت‌ها به کار آید. هدف کاربردی سفرنامه‌نویسان ایرانی، بیان اعجاب نسبت به جوامعی بود که به زعم آنها می‌توانستند الگوی جامعه ایرانی قرار گیرند. بنابراین، ایرانیان و اروپاییان اغراض متفاوتی در نوشتن سفرنامه داشتند و نمی‌توان ژانر سفرنامه را نتیجه ارتباط با غرب دانست؛ به خصوص که اکثر قریب به اتفاق سفرنامه‌های اروپایی بعدها به فارسی ترجمه شد. بنابراین، نهضت ترجمه در گسترش این ژانر تأثیر زیادی نداشت. من در جای دیگری (زرقانی، ۱۳۹۵) نشان داده‌ام که حتی ژانرهای نوظهوری مثل نمایشنامه، رمان و داستان کوتاه را نمی‌توان یک‌سره محصول نهضت ترجمه به‌شمار آورد. آنها دو سرچشمه «بومی - سنتی» و «بیگانه - غربی» دارند. خطاست اگر همه چیز را به نهضت ترجمه محدود کنیم. ترجمه‌های این دوره توانست انقلابی در ذهن و زبان ایرانیان ایجاد کند و نگاه آنها را از «آسمان مالیخولیایی تصوف‌زده» به زمین معطوف کند. فرهنگ و ادب ما در هر دو مواجهه مورد بحث به شکوفایی رسید. با این تفاوت که در مواجهه نخستین «مخزن اقلام فرهنگی» ما آن قدر غنی و قوی بود که فرهنگ مهاجم را به رنگ خود درآورد و در دومین، فرهنگ و ادب ما بیشتر رنگ فرهنگ مهاجم را گرفت. از آنجا که در این دوره، «ناسیونالیسم باستان‌گرا» نیز از طریق همین مواجهه فرهنگی در فضای عمومی عصر تزریق شد، مترجمان نسبت به زبان فارسی تعصب نسبی داشتند. مثلاً بسیاری از استادانی که در دارالفنون تدریس می‌کردند و به اقتضای نیاز عصر دست به ترجمه بردند، یک ویرستار ایرانی هم داشتند که متن مترجم آنها را بازنویسی می‌کرد. یک گزارش تاریخی به ما می‌گوید که دارالترجمه ناصری در طی ده سال بیش از هزار اثر را در ژانرهای مختلف به فارسی ترجمه کرد. اگر بخواهیم با ادبیات زوهری صحبت کنیم، باید بگوییم «مخزن اقلام زبانی» مترجمان این دوره غنی و قوی بود، «نهاد حامی» ترجمه، دربار بود و دربار از نخبگان و خبرگان

حمایت می‌کرد، «تولیدکنندگان آثار ترجمه‌ای» از نخبگان بودند و «بازار مصرف‌کننده» متون ترجمه‌ای هم عمدتاً طبقه نخبه یا متوسط جامعه. بنابراین مترجمین، مخاطبان خاص داشتند. اینها سبب شد که ترجمه نه تنها تأثیر منفی بر ژانرهای فارسی نداشته باشد بلکه در بازکردن افق‌های تازه برای نویسندگان ایرانی، پیدایش ژانرهای تازه و تغییر نگرش جامعه نقش بسیار پررنگی ایفا کند. مترجمان یا درس‌خوانده در مکاتب سنتی بودند و یا دانشجویان و فارغ‌التحصیلان دارالفنون و در هر دو صورت، چنان پیوند عمیقی با ادبیات کلاسیک فارسی داشتند که در سطح زبانی، ژانرهای ترجمه‌ای کاملاً رنگ و بوی بومی به خود گرفتند. حتی یک مرور شتاب‌زده بر متون مترجم دوره قاجار، سیطره زبان و ادب بومی را آشکار می‌کند. در مواجهه دوم و نهضت ترجمه دوم، ما به حیث فکری و محتوایی (درون‌مایه فرهنگی) نسبت به فرهنگ مهاجم واخورده و منعطف بودیم اما پیوند ذهنی و زبانی بسیار ریشه‌دار مترجمان و ویراستاران آنها با زبان و ادبیات فارسی کلاسیک، «مخزن اقلام زبانی» آنها را غنی کرده بود و ترجمه متون بر غنای زبان فارسی افزود.

۴. موج سوم ترجمه

در فاصله بین دو انقلاب ترجمه در مسیری عالی حرکت می‌کرد. چهره‌های درخشانی مثل مرحوم قاضی، عنایت، دریابندری و دیگران از چنان گنجینه زبانی برخوردار بودند که هم خودشان شاهکارهایی در ترجمه پدید آوردند و هم کدهای درستی را به ره‌آموزان این وادی دادند. شرایط (غنای مخزن اقلام زبانی، نهادهای حامی، مترجم و مصرف‌کننده) کاملاً مهیا شد تا همه ژانرهای مرتبط با ترجمه در فاصله بین دو انقلاب در وضعیت عالی قرار گیرند. تأثیر آنچه زوهر «نظام ترجمه» می‌خواند بر آنچه او «نظام ادبی» می‌نامد، بسیار مثبت و مفید بود. ژانرهای ترجمه‌ای بر غنای زبان ژانرهای تألیفی می‌افزودند و تألیف‌ها موجب رشد آثار ترجمه‌ای شدند. نقطه اوج این درخشش در دهه چهل بود.

از آغاز دهه شصت یک‌بار دیگر موج ترجمه‌ای در ایران شکل گرفت که چون در حد و اندازه‌های دو مورد قبلی نیست، از آن تعبیر به «نهضت» نکردیم. شرایط ما در برهه سوم کاملاً متفاوت با گذشته بود. ایران به تازگی تجربه سیاسی سترگی را از سر گذرانده بود که در نتیجه آن طیف مترجمان و نویسندگان در حال تغییر بود. پارادایم شکل گرفته در عصر پهلوی اول و دوم تغییر کرد و پارادایم جدید (انقلاب اسلامی) در

جستجوی مؤلفه‌های قوام‌بخش خویش بود. سرعت حوادث سیاسی-اجتماعی و تغییرات شدید عقیدتی-فرهنگی چندان زیاد بود که اهالی فکر و قلم نتوانستند به نظام دانایی درستی برای تبیین وضعیت موجود برسند. طیف نسل جوان جستجوگر بر نسل میان‌سال پیشی گرفت؛ نسل جوانی که متأثر از فضای انقلابی می‌دانست «چه نمی‌خواهد» اما نمی‌دانست «چه می‌خواهد». شرایط از این جهت دقیقاً شبیه دوران قاجار بود. در آن دوره نیز مردم ما می‌دانستند چه نمی‌خواهند اما نظام دانایی عصر قدرت آن را نداشت که مسئله ایرانیان را شناسایی کند و برای آن راه‌حلی پیدا کند. درست در همین حیص‌وویص فقدان نظام دانایی بود که «ناسیونالیسم باستان‌گرا» از طریق مستشرقین و آثار ترجمه‌ای وارد فضای فرهنگی ایران عصر قاجار شد. این مسئله اروپای قرن نوزدهم بود و وقتی وارد ایران شد ما نیز تصور کردیم، مسئله ما و راه‌حل بحران ماست. از این رو مسئله‌ای که از طریق سنت ترجمه‌ای وارد ایران شد، به «مسئله ما» تبدیل شد و روشنفکران ما آن را تقریر و تبلیغ کردند. عین همین وضعیت در دهه شصت اتفاق افتاد. نظام دانایی جامعه ایرانی در دهه شصت قادر نبود «مسئله ما» را درست تشخیص دهد و سپس تقریر و تبیین کند. جوانان جستجوگر در جستجوی نظام دانایی‌ای که بتواند مسئله آنها را تعریف و سپس تبیین کند، روی به ترجمه آوردند و آنچه از طریق ترجمه‌ها وارد فضای فرهنگی ایران شد، به عنوان «مسائل ما» تلقی شد. به رغم برخی منتقدان که فضای انتشار بعد از دهه شصت را گرفتار سانسور معرفی می‌کنند، من معتقدم کتاب‌هایی که در این سی ساله ترجمه شد، در بسیاری موارد تابوها را نشانه گرفته بود و اصلاً وجه مشترک و تشخیص آنها در همین «شکستن تابوها» بود؛ تابوهای فرهنگی، عقیدتی، سیاسی و اجتماعی یکی پس از دیگری شکسته شد. ترجمه در دهه شصت تا نود چنان سهمگین و پرشتاب وارد عرصه فرهنگی ما شد که تمام شئون فکر، فرهنگ، جامعه، سیاست و عقیده ایرانیان را تحت تأثیر خود قرار داد. دپارتمان‌های دانشگاهی هم که نخواستند از قافله نوگرایی عقب بمانند، شتاب‌زده و بی‌حساب و کتاب محصولات ترجمه‌ای را وارد فضاهای آکادمیک کردند و حجمی از مقالات، رساله‌ها، پایان‌نامه‌ها و کتاب‌ها تولید شد که تماماً استوار بر سنت ترجمه‌ای شتاب‌زده‌ای بود که محصولاتش همچون ویروسی مردافکن گسترش می‌یافت. سرعت هجوم به قدری زیاد بود که ساختار آنچه را که زوهر «نظام ادبی» می‌خواند در هم ریخت و ما درست مثل کسانی که گرفتار موج شده‌اند، دست به دست از این طیف

نظریات به طیف دیگر درگلتیدیم و فرصت نکردیم درباره این فکر کنیم که تأثیر «نظام ترجمه‌ای» بر «نظام ادبی» چه بوده است. اساساً نظام‌ها در هم ریخت و آن‌چه در این میان صدمه بسیار زیاد دید، البته زبان فارسی بود.

ترجمه‌ها زبان فارسی را به وضعیت قرمز رساند. نسل مترجمانی که دغدغه زبان فارسی داشتند، برافتاد و مترجمان شتاب‌زده‌ای میدان‌دار ترجمه شدند که «عجله برای انتشار» وجه مشترک‌شان بود. در شرایط فعلی کافی است کتابی توجه توده مردم را جلب کند. ناشران به سرعت دست به کار می‌شوند و ترجمه‌های متعددی از آن را منتشر می‌کنند، بدون این که به مهارت مترجم اطمینان داشته باشند یا ذره‌ای دغدغه زبان فارسی در وجودشان ریشه دوانده باشد. بر اساس مدل زوهر، اکنون جلودار ترجمه نه نخبگان بلکه «بازار» و اهالی بازار (ناشران) است. حتی نهادها (از دولت گرفته تا دانشگاه و تا محافل و انجمن‌های نقدی) نقش چندانی در این میان ندارند. ترجمه مرعوب نیاز بازار است و سرعت و قدرت نیاز بازار از آن بیشتر است که مترجمان صاحب‌سبک و فرهیخته بتوانند نقش اصلی خود را بازی کنند.

بحرانی شدن وضعیت زبان فارسی به ژانرهای ترجمه‌ای محدود نماند و چونان یک بیماری واگیردار دامان ژانرهای تألیفی را هم گرفت. کافی است سری بزیند به مجلات دانشگاهی یا رساله‌های دکتری یا کتاب‌های استادان دانشگاه تا عمق فاجعه را دریابید. بنابراین، موج سوم ترجمه اگرچه در بازکردن افق‌های اندیشه کارآمد و مؤثر بود اما از جهت زبانی تأثیرات بسیار مخربی بر جای نهاد. ساختارهای زبان فارسی در حال منهدم شدن است و قابلیت رسانایی آن به شدت تقلیل یافته است. نظام آموزشی ما در دوره‌های پیش‌دانشگاهی و نیز رسانه‌ها نیز در این میان ضربات مهلکی را بر پیکره نیمه‌جان زبان فارسی وارد می‌کنند. باید فکری برای زبان فارسی کرد، پیش از آن که محافل دانشگاهی رسماً اقرار کنند دیگر نمی‌توانند منویات، افکار و احساسات خود را به زبان فارسی بیان کنند.

اما اگر به سراغ ژانرهای برویم که صیغه ادبی پررنگ‌تری دارند و به قطب «ادبیت زبان» نزدیک‌ترند، تأثیر ترجمه به گونه‌ای دیگر است. بن‌مایه‌های شعری دهه‌های اخیر عمدتاً متأثر از آثار ترجمه‌ای است. در کنار شاعرانی که اصراری ندارند «دیگرگونه اندیشیدن» را از خلال آثار ترجمه‌ای اقتباس کنند، گروه بیشتری متأثر از آثار ترجمه‌ای در جستجوی ناکجاآبادی هستند که معلوم هست کجا نیست اما معلوم نیست کجا

هست. آنها سرایندگان «ای نمی دانم چه؟» و «ای نمی دانم که؟» هستند. فیلسوفان، جامعه‌شناسان و روان‌شناسان بزرگی که فلسفه‌شان، جامعه‌شناسی‌شان و روان‌شناسی‌شان در همان حدود یکی دو کتاب یا مقاله ترجمه‌ای است که خوانده‌اند. در کنار شاعرانی که زیرکانه در طراحی مبانی بوطیقای خودشان از شعرهای ترجمه‌ای الهام می‌گیرند، طیف گسترده‌تری از شاعران هستند که با اقتباسی خام از نظام تصویرگری شاعران اقلیم‌های دیگر، شترگاوپلنگی را به عنوان «متن» به خواننده ارائه می‌دهند که فاقد جنبه هنری و جمال‌شناسانه است. در مجموع، تأثیرپذیری شعر این سال‌ها بینارسانه‌ای است؛ بدین معنا که از رسانه‌های دیگری مثل سینما، نقاشی و معماری بیشتر متأثر شده تا از ترجمه شعرها. در خصوص رمان و داستان کوتاه من نمی‌توانم اظهار نظر تخصصی کنم، چون خواننده حرفه‌ای نیستم اما به نظرم وضعیت زبان فارسی در حوزه این دو ژانر بهتر است. گویا استوانه‌هایی که داستان‌نویسان توانای ما در فاصله بین دو انقلاب پای نهادند، آن قدر قدرت داشت که رمان‌نویسان را نسبت به زبان فارسی حساس کرد. در مجموع، من تأثیر ترجمه را بر رمان و داستان کوتاه فارسی مثبت می‌بینم. ژانرهای مطبوعاتی ما، شاید به اعتبار آن که مخاطب آن طبقه متوسط جامعه هستند، کمتر تحت تأثیر زبان ترجمه قرار دارد اما به حیث محتوا و بن‌مایه‌های فکری تأثیر ترجمه بر تمامی ژانرهای تألیفی ما آشکارا دیده می‌شود. ژانرهای ترجمه‌ای از آن جهت که جهان‌اندیشه ما را گسترش دادند، نقش‌شان مثبت است اما از آن جهت که زبان فارسی را به آستانه بحران کشاندند، قطعاً تأثیرشان منفی بوده است. در عین حال، در این بلبشوی «نیاز بازار» هستند مترجمان توانایی که آثارشان بر غنای زبان فارسی می‌افزاید و نیاز بازار بر کیفیت کارشان تأثیر منفی نداشته است اما صدای این خوبان در میان انبوه صداهایی که بی‌محبا به جنگ زبان فارسی رفته‌اند، به گوش نمی‌رسد. امیدوارم مجله وزین مترجم در شماره‌های بعدی «مسئله ترجمه و بحران زبان فارسی» را تبدیل به دغدغه جوانان مترجمی کند که هنگام نوشتن کمتر به زبان فارسی، این طفل یتیم، می‌اندیشند.

کتابنامه

- زرقانی، سیدمهدی، (۱۳۹۵)، *تاریخ ادبیات ایران، با رویکرد ژانری*، ج چهارم، تهران: فاطمی.
- زرقانی، سیدمهدی و قربان‌صباغ، محمودرضا، (۱۳۹۵)، *نظریه ژانر*، تهران: هرمس.

